معانی دیگر

۱.تحقّق موضوع

اصطلاح دیگری که کلمه فعلیّت دارد – که این اصطلاح خیلی مرسوم است -این است که هر حکم انشائی در عالم ثبوت، یک موضوعی دارد. یعنی مُنشئ حکم، مجموعه اموری را در نظر گرفته و حکم را برای آن آورده است. آن چیزهایی که در عالم انشاء جزء موضوع است وقتی در خارج، فرد پیدا کرد و محقّق شد، حکم بالفعل میشود. لذا به یک بیانی موضوع، علت حکم است. به عبارت دیگر، موضوع انشائی وقتی در خارج موجود میشود، وجود خارجی آن موضوع در عالم انشاء حکم، سبب میشود حکم هم بالفعل شود. پس به این معنا موضوع، علت حکم است و حکم به فعلیّت رسیده است[1].

۲. بعث فعلی

اصطلاح دیگر که الآن مرحله بعدی است. مورد خطاب قرار گرفتن به معنای بعث فعلی است یعنی دست مولی بر گُردنه ما میآید و میگوید زود باش برو، این را بعث فعلی میگوییم. حکم بالفعل یعنی دست مولی پشت گردنه مکلف است و او را تشریعاً هُل می دهد که برو انجام بده.

اما اگر جاهل باشد، مولی میتواند او را هُل دهد ای نه؟ [2]

حکم فعلی؛ حکم فعّال

علم به موضوع که بر آن حکم متفرع میشود، حکم را به فعلیت میآورد.آیا این یعنی قبلش بالفعل نبود ای قبل از علم او به موضوع، موضوع نفس الامری هم بالفعل بود و فقط او نمیدانست؟ یعنی منجّز نبود. این کدام یک از آنها است؟ نمیدانم قبلاً این واژه را گفتهام ای نه [3]. من عرض کردم میگوییم حکم بالفعل و حکم فعّال.

حکمی که موضوع آن محقق است بالفعل است ولو ما آن موضوع را ندانیم. پس اگر درواقع، ماه مبارک است ولو ما نمیدانیم، درواقع وجوب صوم، بالفعل است. چرا بالفعل است؟ بهخاطر اینکه مقصود ما از فعلیت، انطباق قهری است. یعنی در عالم انشا میگویند که روزه ماه مبارک واجب است. حالا ماه مبارک هست. انطباق روز ماه مبارک و بالفعل شدن آن بهمعنای انطباق قهری در اینجا هست. چه مشکلی داریم در اینکه وجوب بالفعل باشد؟!

بله میگوییم نمیداند. لذا میگوییم وجوب بالفعل هست اما فعال نیست؛ یعنی محرّکیت بالفعل نمیتواند داشته باشد.

پس کلمه فعلیّت با این ظرافتی که دارد و غالبا هم مقابل آن انشاء فعلیّت صاحب کفایه به کار میرود، دو نوع است؛ بالدقة لفظ مشترکی است که در دو معنا به کار میرود:

۱.یکی میگوییم فعلیّت حکم، یعنی موضوع ثبوتی، مصداق پیدا کرد، میخواهد جاهل باشد یا نباشد اما حکم بالفعل شده است؛ «اشتراک الاحکام بین العالم و الجاهل» یعنی با این که جاهل است اما وجوب صلاة برای او بالفعل است؛ یعنی موضوع ثبوتی بالفعل است.

۲.اما در جایی که مورد خطاب-ایّاه- قرار گرفته و بعث فعلی شده- دست مولی پشت گردهاش قرار گرفته است که یالّ ورب- در مورد جاهل فعلیّت ندارد. بنابراین به نظرم این دو فعلیّت را -که نزدیک هم هستند و معمولاً با هم ذکر میشوند- در فضای دقیق باید از هم جدا کنیم...

---

[1] حین حکمت الشریعة بوجوب الحج علی المستطیع و جاء قوله تعالی: «و لله علی الناس حج البیت من استطاع إلیه سبیلا» أصبح الحج من الواجبات فی الاسلام و أصبح وجوبه حکما ثابتا فی الشریعة. و لکن إذا افترضنا أن المسلمین وقتئذ لم یکن فیهم شخص مستطیع تتوفر فیه خصائص الاستطاعة شرعا فلا یتوجه وجوب الحج إلی أی فرد من أفراد المسلمین لأنهم لیسوا مستطیعین، و الحج إنما یجب علی المستطیع، أی إن وجوب الحج لا یثبت فی هذه الحالة لأی فرد بالرغم من کونه حکما ثابتا فی الشریعة، فإذا أصبح أحد الأفراد مستطیعا اتجه الوجوب نحوه، و أصبح ثابتا بالنسبة إلیه.

و علی هذا الضوء نلاحظ أن للحکم ثبوتین: أحدهما ثبوت الحکم فی الشریعة. و الآخر ثبوته بالنسبة إلی هذا الفرد أو ذاک.

فحین حکم الاسلام بوجوب الحج علی المستطیع فی الآیة الکریمة ثبت هذا الحکم فی الشریعة و لو لم یکن یوجد مستطیع وقتئذ إطلاقا بمعنی أن شخصا لو سأل فی ذلک الوقت ما هی أحکام الشریعة؟

لذکرنا من بینها وجوب الحج علی المستطیع، سواء کان فی المسلمین مستطیع فعلا أو لا، و بعد أن یصبح هذا الفرد أو ذاک مستطیعا یثبت الوجوب علیه.

و نعرف علی هذا الأساس أن الحکم بوجوب الحج علی المستطیع لا یتوقف ثبوته فی الشریعة بوصفه حکما شرعیا إلا علی تشریعه، و جعله من قبل الله تعالی سواء کانت الاستطاعة متوفرة فی المسلمین فعلا أو لا.

و أما ثبوت وجوب الحج علی هذا المکلف أو ذاک، فیتوقف إضافة إلی تشریع الله للحکم و جعله، علی توفر خصائص الاستطاعة فی المکلف. و الثبوت الأول للحکم- أی ثبوته فی الشریعة- یسمی بالجعل «جعل الحکم». و الثبوت الثانی للحکم- أی ثبوته علی هذا المکلف بالذات أو ذاک- یسمی بالفعلیة «فعلیة الحکم» أو المجعول، فجعل الحکم معناه تشریعه من قبل الله، و فعلیة الحکم معناها ثبوته فعلا لهذا المکلف أو ذاک.

موضوع الحکم:

و موضوع الحکم مصطلح أصولی نرید به مجموع الأشیاء التی تتوقف علیها فعلیة الحکم و المجعول بمعناها الذی شرحناه، ففی مثال وجوب الحج یکون وجود المکلف المستطیع موضوعا لهذا الوجوب، لأن فعلیة هذا الوجوب تتوقف علی وجود مکلف مستطیع.

و مثال آخر: حکمت الشریعة بوجوب الصوم علی کل مکلف غیر مسافر و لا مریض إذا هل علیه هلال شهر رمضان، و هذا الحکم یتوقف ثبوته الأول علی جعله شرعا، و یتوقف ثبوته الثانی- أی فعلیته- علی وجود موضوعه، أی وجود مکلف غیر مسافر و لا مریض و هل علیه هلال شهر رمضان،

فالمكلف و عدم السفر و عدم المرض و هلال شهر رمضان هي العناصر التي تكون الموضوع الكامل للحكم بوجوب الصوم. و إذا عرفنا معنى موضوع الحكم، استطعنا أن ندرك أن العلاقة بين الحكم و الموضوع تشابه ببعض الاعتبارات العلاقة بين المسبب و سببه كالحرارة و النار، فكما أن المسبب يتوقف على سببه كذلك الحكم يتوقف على موضوعه، لأنه يستمد فعليته من وجود الموضوع، و هذا معنى العبارة الأصولية القائلة: «إن فعلية الحكم تتوقف على فعلية موضوعه» أي إن وجود الحكم فعلا يتوقف على وجود موضوعه فعلا.(دروس في علم الأصول (طبع انتشارات اسلامى) ؛ ج1 ؛ ص۱۱۹-۱۲۲)

[2] در تمامی این اصطلاحات کلمه ی فعلیّت در معنای خودش به کار رفته است و هیچ کدام از این تعابیر،مجازی نیست. لکن چون متعلق فعلیّت در موارد بالا متفاوت است، معانی مختلف می شود که فعلیّة کل شیئ بحسبه. شاید بتوان گفت فعلیّت در اصطلاح آخوند، فعلیّة الانشاء است، در معنای دوم فعلیّة الموضوع بما له من الاجزاء و الشرائط است و در معنای سوم،فعلیّة البعث و الزجر است

[3] این فقره و خصوص اصطلاح«حکم فعلّی» در آن، در جلسه فقه به تاریخ ۱۱/ ۷/ ۱۴۰۱ افاده شده است.

بازبینی #1
ایجاد شده 25 مارس 2025 12:47:31 توسط ... .
به روزرسانی شده 25 مارس 2025 12:48:30 توسط ... .